

بک مبحث حقوقی
بحث در موضوع شرط

یکی از مباحث مهم ابواب معاملات شرط است زیرا ممکن است طرفین معامله ضمن عقد اصلی شروطی راجع بموضوعات همان عقد و یا موضوعات دیگر شرط نمایند و وقوع معامله را مشروط بانجام آن شرط کنند و از طرفی طبق مقررات بعضی از شروط باطل و برخی دیگر علاوه بر باطل بودن موجب بطلان عقد هم می شوند لذا برای تشخیص شرط صحیح از باطل و در دست بودن معیاری به بحث در اطراف شرط عقود و معاملات می پردازیم .

شرط مصدر شرط بشرط و جمع آن شروط است نه شرائط شرائط جمع شرط

بمعنای رشته و غیر همیباشد .

شرط در لغت به معنی الزام و التزام است شرط علی نفسی ای التزم است شرط علیه بکنذا ای الزمه بکنذا

در اصطلاح علماء ادب شرط جمله را میگویند که حرف شرط مانند کلمه اگر در زبان فارسی بر آن داخل شده باشد مانند اینکه بگوئیم اگر فردا بیائی خانه من ده تومان بتو خواهم داد جمله فردا بیائی را شرط و جمله ده تومان بتو خواهم داد جزاء و کلمه اگر را حرف و ادات شرط می گویند .

در اصطلاح علماء اصول و فقه شرط بر چیزی اطلاق می شود که جزء مخصوص از اجزاء علت تامه بوده باشد که تحقق معلول در خارج ارتباط و بستگی بوجود آن دارد مانند قدرت مالی و غیر مالی برای مسافرت در اصطلاح علماء فقه شرط بر دو معنی مختلف اطلاق می شود .

اول شرط چیزی را می گویند که وقوع عقد و ایقاع بر آن معلق می شود شرط باین معنی جزء علت تامه برای تحقق عقد و ایقاع است .
اینگونه شروط بر سه قسم اند .

اول- شروطی که مصحح عقد و ایقاع بوده و صحت عقد و ایقاع متوقف بر آنهاست مانند بلوغ متعاقبین که بایع بمشتری بگوید اگر تو بالغ بوده باشی من فلان چیز را بتو فروختم در مثال بالا بلوغ شرط صحت عقد است و بدون آن عقد باطل و فاسد است و یا آنکه در مورد طلاق مطلق بگوید اگر فلانی زوجه من باشد من او را طلاق دادم زیرا حقیقه طلاق متوقف بر زوجیه زوجه است .

دوم- شروطی که صحت عقد متوقف بر وجود آنها نبوده ولی وقوع آنها در یکی از زمانهای گذشته و حال و آینده محقق است مانند اینکه بایع بگوید اگر فردا آفتاب طلوع کند من فلان چیز را بتو فروختم

در این دو قسم از شرط عقد و ایقاع صورتاً معلق بر شرط بوده ولی فی الواقع و در حقیقت معلق نمیباشد و عاقد معنی انشائی را بر چیزی معلق ننموده است .

سوم شروطی که محتمل الوقوع بوده و ممکن است که آنها محقق بشوند و ممکن هم هست که تحقق پیدا نکنند مانند اینکه بایع در عقد بیع معامله را مشروط ببهبودی فرزند خودش نموده باشد و بگوید اگر فرزندم از ناخوشی رهائی یافت من فلان چیز را بتوفر و ختم یا آنکه بایع بگوید اگر پدرم فردا فوت کرد من فلان چیز را که از او بارث خواهم برد بتوفر و ختم .

در این قبیل شروط عقد بیع فی الحقیقه فی الواقع معلق بر شرط می باشد بدین توضیح که مضمون جمله که تملیک انشائی بوده باشد معلق بر حصول معنی جمله دیگر می باشد و چون معلق علیه حاصل نیست قهراً معلق نیز حاصل نخواهد بود .
دوم شرط چیزی را می گویند که عقد و ایقاع مقید بآنها می باشد نه اینکه معلق بر آنها مرجع اینگونه شروط بالزام و التزام متعاقدين است .

شرط بمعنی الزام و التزام بر دو نوع است .
اول شرط ابتدائیه استقلالیه که شارط ابتداءً و استقلالاً امری را بر خود و یا دیگری شرط می نماید مثل اینکه شخصی ابتداءً تعهد پرداخت مالی و یا انجام امری را بنماید اینگونه شروط شرعاً لازم الوفاء بوده و جزء مواعید محسوب در کتب فقهه ادعای اجماع علماء امامیه بر عدم وجوب و فاء بآنها شده است بلی و فاء بآنها مستحب و راجح می باشد .

دوم شروط تبعیه ضمنیه و آنها شروطی هستند که ضمن عقدی از عقود لازمه شرط شده باشند که از آنها تعبیر بالتزام ضمن التزام شده است مانند اینکه بایع ضمن عقد بیع بر مشتری شرط کند که فرزندش را تعلیم نقاشی یا خیاطی و امثال آنها بدهد و خریدار هم معامله را بآن شرط قبول کرده باشد اینگونه شروط لازم الوفا می باشند .
دلیل بر وجوب و فاء باینگونه شروط روایات زیادی است که در این باب وارد شده است که ما بعضی از آنها را در زیر نقل می کنیم .

اول صحیححه ابن سنان است که میفرماید المؤمنون عند شروطهم الا کل شرط خالف کتاب الله الخ

دوم روایه موثوق الصدوری از مولی الموالی علی ابن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه میفرماید من اشترط لامرء شرطاً فلیف لها به فان المسلمین عند شرطهم سوم روایه نبوی است که میفرماید الشرط جایز بین المسلمین الا ما احل حراماً در روایه اول کلمه عند برای ظرف زمان حاضر بوده و خبر برای کلمه المؤمنون است که مبتدای کلام واقع شده و مفاد این روایت این است که شخص مؤمن همیشه در حضور شرط خودش بوده و از شرطش جدا و منفک نمی شود تعلیق ظرف زمان بر وصف عنوانی مؤمن دلیل بر ملازمه ایمان با وفاء بشرط بوده و اتفکاک و جدائی و فاء بشرط ملازم با عدم ایمان که عبارت اخرای کفر است می باشد .

در روایت دوم علاوه بر تعلیق ظرف زمان حاضر بر وصف کلمه فلیف امر غایب بوده و امر برای وجوب است .

در روایت سوم مراد از کلمه جواز اباحه و حکم تکلیفی نبوده بلکه بمعنی نفوذ و تأثیر است یعنی شرط بین مسلمین نافذ و معتبر است .

و چون شرط در اصطلاح علماء فقه عبارت است از التزام و التزام ضمن التزام که عقد بوده باشد لذا بحث شرط در باب ایقاعات جاری نمی باشد زیرا التزام ضمن التزام محتاج با یجاب و قبول بوده و قبول در ایقاعات منتفی است و شرط و لاء در باب عتق که از ایقاعات است بر خلاف قاعده و بواسطه دلیل خاص است .

شرط ضمن عقود جایزه لازم الوفاء نمی باشد زیرا شرط تابع عقدی است که ضمن آن شرط می شود بنا بر این معنی ندارد متبوع که عقداست جایز بوده باشد و تابع که شرط است لازم بوده باشد و لازم می آید زیادی فرع بر اصل شروط ضمن عقودی که از یک طرف جایز و از یک طرف لازم است مانند عقد رهن که از طرف مرتبهن جایز و از طرف رهن لازم است اینگونه شروطاً اگر علیه رهن بوده باشد لازم الوفاء و اگر علیه مرتبهن بوده باشد جایز و لازم الوفاء نیست .

شروط مادامی لازم الوفاء میباشند که عقد اصلی بحال خود باقی بوده باشد و اگر عقد اصلی در نتیجه فسخ و یا اقاله از بین برود و فاء بشرط دیگر لازم نیست زیرا شرط

از توابع و متفرعات عقود اصلی است.

در هر شرطی مشروط له می تواند از حقی که برای او در نتیجه شرط ایجاد شده است صرف نظر نماید ولی خود شرط قابل اسقاط نیست زیرا بعد از اشتراط آن شرط موجود و تحقق حاصل نموده و از بین نخواهد رفت .

اقسام شرط

شروط ضمن عقد را بر سه قسم تقسیم نموده اند .

اول شرط فعل

دوم شرط صفت

سوم شرط نتیجه

این تقسیم صحیح نیست زیرا در هر تقسیمی مقسم باید در تمام اقسام موجود بوده باشد در تقسیم بالامقسم وجود ندارد زیرا شرط عبارت است از الزام ضمن التزام و التزام از لحاظ معنی مصدری از مقوله فعل بوده در صورتیکه شرط صفت یا راجع بحالات و کیفیات مورد معامله و یا راجع بکمیت و مقدار مورد معامله است اتصاف مورد معامله بوصف مخصوص غیر از التزام مشروط علیه است مگر اینکه بگوئیم مرجع اینگونه شروط بالتزام مشروط علیه به تسلیم مورد معامله از طرف معامل متصفاً بوصف مخصوص میباشد که این خود یک نوع تجوز و تسامح است .

شرط فعل

شرط فعل را اینطور تعریف کرده اند که انجام عملی یا عدم انجام عملی ضمن عقد شرط بشود در موردیکه عدم انجام عمل شرط قرار بگیرد و ایراد نموده اند .

اول فعل بمعنی مصدری يك امر وجودی بوده و عبارات است از تأثیر تدریجی غیر قار الذات در صورتیکه عدم نقیض وجود و لیس محض است امر عدمی را که وجود ندارد نمی توان ضمن عقد شرط نمود .

دوم عدم‌شئی از حوزه اختیار و اقتدار مشروط علیه خارج بوده و یکی از شروط صحت شرط بطوریکه بعداً خواهیم گفت این است که شرط تحت‌قدره مشروط علیه بوده باشد.

در جواب ایراد اول می‌گوئیم گرچه عدم بما هو عدم لیس محض بوده ولی از لحاظ اضافه و نسبت او بفعلی از افعال یک‌امر وجودی است و بعبارة آخری مرجع شرط عدم انجام فعل بر فع می‌باشد و رفع فعل از لحاظ اضافه بفعل یک‌امر وجودی است. در جواب اشکال دوم می‌گوئیم آنچه از قدره و اختیار شخص خارج است عبارت است از عدم ازلی ولی ابقاء عدم و استمرار آن یک‌امر اختیاری است و تحت قدره و اختیار مشروط علیه می‌باشد.

در هر حال در شرط فعل شرط یک‌مرتبه از افعال متعاقبین است و مرتبه دیگر فعل شخص ثالث است که بعداً اشاره خواهیم نمود.

شرط صفت

شرط صفت را اینطور تعریف کرده‌اند که اوصاف و مقدار مورد معامله را تعیین نماید و بعبارة آخری مربوط بکیفیت و کمیت مورد معامله است مانند اینکه در معامله گاو و گوسفند و امثال آنها شرط شود که از نژاد مخصوصی بوده باشند یا دارای رنگ مخصوصی بوده باشند که اینگونه شروط مربوط بکیفیت مورد معامله و یا در معامله زمین شرط شود که دارای مساحت معینی بوده باشد که این شرط مربوط بمقدار معامله است.

در شرط صفت اگر مورد معامله عین شخصی بوده و فاقد وصف مخصوص بوده باشد خریدار حق فسخ معامله را بعنوان اختیار تخلف شرط خواهد داشت.

ولی اگر مورد معامله عین کلی بوده و فاقد وصف بوده باشد خریدار حق فسخ معامله را نداشته ولی حق دارد از قبول عین فاقد اوصاف بعنوان عدم تطبیق کلی با مصداق خارجی خودداری نماید.

شرط نتیجه

شرط نتیجه شرطی رامی گویند که طرفین عقد تحقق یک عنوان حقوقی را ضمن عقد شرط نمایند مانند اینکه ضمن معامله فروش خانه فروشنده بر خریدار شرط کند که وکیل برای فروش اتومبیل خریدار بشخص ثالث بوده باشد .

در شرط نتیجه باید شرط از اموری باشد که تحقق آن در خارج متوقف بر اسباب مخصوصه نباشد تا بتوان آن را با شرط ایجاد نمود ولی اگر آن عنوان حقوقی از اموری باشد که شارع ایجاد آن را متوقف بر اسباب مخصوصه قرار داده باشد آن شرط حاصل نخواهد شد .

برای مزید توضیح می گویم شارع مقدس اسلام برای حفظ نظم اجتماعی و روابط افراد جامعه و تعاون آنها بایکدیگر قواعد و مقرراتی را وضع نموده است قواعد موضوعه بر دو قسمند .

اول قواعد و احکام تکلیفیه و آنها اموری هستند که قبل از تشریح از آنها خبر و اثری در عرف نبوده و شارع آنها را تأسیس نموده است .

دوم قواعد و احکام وضعیه و آنها امور اعتباریه هستند که قبل از تشریح بین عرف و مردم رایج بوده و شارع آنها را بامختصر تغییری در شروط و خصوصیات امضاء و تنفیذ فرموده از قبیل ملکیت و زوجیت و حریت و طلاق و عتق این قبیل امور بنوبه خود بر دو قسم اند .

اول اموری که شارع برای تحقق آنها در عالم اعتبار و تشریح اسباب و مقرراتی وضع نمود . و تحقق آنها را منوط بوجود اسباب مخصوصه قرار داده است و نیز رفع اینگونه امور را متوقف بر اسباب مخصوص قرار داده است مانند زوجیت که ایجاد این رابطه را بین زوج و زوجه متوقف بر عقد نکاح نموده است و رفع این علقه و رابطه را متوقف بر فسخ در موارد مخصوصه و طلاق و لعان و ارتداد و فوت یکی از زوجین قرار داده است همانطوریکه علاقه زوجیت بغیر اسباب مخصوصه تحقق پیدا نخواهد کرد رفع علاقه

مزبور نیز با غیر اسباب مذکور حاصل نخواهد شد و از همین قبیل است وراثت و حریت و امثال آنها .

بنابراین اینگونه عناوین با شرط نتیجه ایجاد نمی شوند .

دوم اموری هستند که تحقق و رفع آنها متوقف بر اسباب مخصوصه نبوده بلکه میتوان آنها را با شرط نیز ایجاد نمود مانند ملکیت و وکالت و امثال آنها ملکیت هما نظوریکه با عقد و معاطاة حاصل می شود با شرط نیز حاصل می شود مانند اینکه در مورد معامله صلح حقوق (صلح حق خیار و استرداد) معمولاً شرط می شود که متصالح با پرداخت حقوق خریدار معامله شرطی و فسخ معامله مالک مورد معامله شرطی حسب الشرط بوده باشد و اینکه بعضی از دفاتر اسناد رسمی در اینگونه اسناد می نویسند متصالح بعد از فسخ مورد معامله را بخود تملیک نماید صحیح نیست زیرا محتاج بعقد و سند جدید است و بتشخیص اینکه عنوان مورد اشراط از کدام یک از دو نوع قسم دوم است متوقف بر مراجعه و استنباط مطلب از ادله مربوطه است .

ادب و سخن

ادب آئینه عقل است . بی ادب را بزرگواری
نباشد . آفت سخن اطاله آن است .

حضرت علی (ع)

خشم بیش از حد و وحشت آورد و لطف بیمورد

سعدی

هیت ببرد .